

مدیحه‌ای برای خون آشام‌ها



○ سید محمد طلوعی برارنده

- عنوان کتاب: شاهزاده اشباح - قصه‌های سرزمین اشباح (ج ۶)
- نویسنده: دارن شان
- مترجم: فرزانه کریمی
- تصویرگر: بهزاد غریب پور
- ناشر: انتشارات قدیانی
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۳
- شمارگان: ۴۴۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۹۷ صفحه
- بهاء: ۱۵۰۰ تومان

نویسنده خواسته با ترفند خاطره‌نویسی، این مشکل را حل کند (من هنوز قسمت‌های قبلی یا بعدی را نخوانده‌ام. شاید دارن‌شان، روبه‌روی پرده‌ای ایستاده است و بچه مرشد، جنگیدنش را با اکوان دیو نشان می‌دهد)، اما زمان حال روایت، این ترفند را بی‌اثر کرده. اصلاً همزمانی روایت با رویداد، پدیده‌ای سلیبی برای امر نوشتن است. بنابراین، هرچه داستان می‌کوشد با مستندگرایی و جزئیات‌پردازی، بر واقعی بودن تأکید کند، باز غیرواقعی بودن صحنه‌ها همواره همراه خواننده است.

شاید باید بپرسم، مگر این چیزها که اتفاق می‌افتد، از عالم ارواح و اشباح واقعی است که نویسنده بخواهد واقع‌نمایی زمان روایت را رعایت کند؟ اما فرض‌های روایت در حیطه داستان، امری واقع است و در غیاب عالم تخیل، همه چیز واقعی می‌شود. در واقع، تخیل نقیض خودش هم هست و وقتی تخیل امری واقع در نظر گرفته شود، دیگر خیالی وجود ندارد و همه چیز واقعی است. با این اوصاف، این شیوه روایت بیشتر به درد قهرمانی می‌خورد که همراهی همیشگی داشته باشد، شبیه سانچو پانزا برای دون کیشوت. شاید توجیه این مسئله، همراهی همیشگی خواننده با دارن‌شان باشد. ما ناظر همیشه حاضر قصه‌های قهرمانی او هستیم؛ در هر جایی که هست.^۶

و هیجان بی‌حدی را سبب می‌شود. انگار قرار است آستانه تازه‌ای بر نوجوان گشوده شود و او با پشت سر گذاشتن یکی از آیین‌های بلوغ، نقشی دیگر بر عهده بگیرد.^۵

مردی که زیاد می‌دانست

من چیز زیادی نمی‌دانم. نمی‌دانم چرا دارن‌شان به این ورطه افتاده؟ باخواندن پیش‌گفتار (امیدوارم خواندنش را برای آخرنگذاشته باشید)، اطلاعاتی تنها برای ورود به صحنه افتتاح داده می‌شود و سیل حوادث، از این به بعد آن قدر زود از سرتان می‌گذرد که از خیر دانستن خیلی چیزها می‌گذرید، اما حتماً زاویه دید غافل‌گیرتان می‌کند؛ زاویه دید اول شخص و زمان حال روایت. بهتر است بگویم این داستان، توسط دارن‌شان نوشته نمی‌شود، بلکه در حین وقوع نقل می‌شود؛ انگار که همه این‌ها دارد برای خواننده نشسته بر صندلی اتفاق می‌افتد. حسن این‌گونه روایت، درگیری شدید خواننده با حوادث و تصمیمات قهرمان است. انگار هیچ چیز از پیش دانسته‌ای وجود ندارد و دانستگی در لحظه ایجاد می‌شود. البته، به محض رسیدن به نقطه پایان داستان و شروع واکنش نقادانه، مسئله زمان بین رویداد و داستان نمودار می‌شود؛ زمانی که راوی / نویسنده بایستی کلمات را می‌نوشته. هرچند

برخورد با داستانی که دارد به نتیجه می‌رسد، تجربه عجیبی است. اصلاً این کتاب پیش از هر چیزی با عنوانش آدم را به خواندن می‌کشد: شاهزاده اشباح. شاید خیال کنید باخلفی دیگر از داستان‌های تالکین طرفید؛ چیزی شبیه هری پاتر. اشتباه نکرده‌اید.

کمپانی برادران وارنر، حق ساخت دو قسمت اول داستانهای قهرمانی دارن‌شان را خریده است و به‌زودی، شاهد موج اسباب بازی‌ها، دفترها، برنامه‌های تلویزیونی دارن‌شان خواهید بود. انگار دیگر دنیای تالکین از «کالت»^۲ در آمده، به ژانر تبدیل می‌شود نباید بر داستانی که به آن پرت شده‌ام، چیزی بنویسم، اما اعجاز داستان مغلوبم کرده. شاید اصلاً باقی جلدها را نخوانم و هیچ وقت پی‌نبرم دارن‌شان^۳ واقعا کی بوده یا چه کار کرده ولی اگر شما هم داستان را مثل من از کتاب ششم (که ظاهراً آخرین جلد ترجمه شده به فارسی است) شروع کنید، حوزه‌دانستن پیش - حوادث کتاب به تن‌تان می‌افتد. داستان بایش‌گفتاری که خلاصه پنج کتاب قبلی است، شروع می‌شود.^۴ قهرمان داستان، توی رود خروشان دست و پا می‌زند و همین حال است که بمیرد.

همراهی با نقال / نویسنده‌ای که هر لحظه را با جزئیات دقیق گزارش می‌کند، آدرنالین خون را بالا می‌برد و بی‌فاصلگی بین رویداد و روایت تعلیق

دارن‌شان برای ساخت داستان ترسناکش، از بیشتر قواعد داستان‌های این‌گونه پیروی می‌کند. او ساختار این نوع داستان را که معمولاً درجه R^۲ دارند و به طور قانونی از دسترس کودکان و نوجوانان دورند، استریزه و با پیام‌های اخلاقی^۸، دوباره‌سازی می‌کند. در واقع، دارن‌شان رابط دنیای نوجوانان و دنیای ممنوعه "Horror story" هاست. با این اوصاف، شاید خرده گرفتن به او، به سبب بازساخت کلیشه‌ای فضاهای این ژانر بیهوده باشد، اما برای درک تغییراتی که او در داستان‌هایش می‌دهد، بایستی قواعد اولیه داستان‌های خون‌آشامی را دانست. درک مسئله خون در این‌گونه، مهم‌ترین آنهاست.

خون مایه حیات Vampire هاست، در تعریفی درست‌تر، انسان‌ها منابع غذایی خون‌آشام‌ها هستند. البته، هر کدام قابلیت تبدیل شدن به خون‌آشامی دیگر را دارند.^۹ هر انسان بعد از مکیده شدن خونس توسط خون‌آشام‌ها، به خون‌آشامی تبدیل می‌شود که برای حیات نیاز به خون دارد. در واقع، اگر کسی برای توقف این چرخه تلاش نکند، بعد از مدتی همه انسان‌ها به خون‌آشام تبدیل می‌شوند.^{۱۰}

البته، خون در آداب خون‌آشام‌ها وجوهی باستانی‌تر دارد؛ وجوهی معطوف به اصالت. در آیین خون‌آشامی، تفاوت عمده‌ای بین کسی که خون‌آشام متولد می‌شود یا بعد از مدتی زندگی انسانی، تبدیل به خون‌آشام می‌شود، وجود دارد. اصالت و برتری خون پاک خون‌آشامی و طبقه‌بندی شهروندی درجه اول و دوم، جزء دست‌مایه‌های این‌گونه ادبی است و البته، در دوره‌های تاریخی، دستخوش تغییرات شده. مثلاً در نمونه‌های قرن نوزدهم و بیستم که معنای آریستو کراسی^{۱۱} تحت تأثیر انقلاب صنعتی تغییر کرده، تلاش‌های برابرطلبانه را حتی می‌شود در این‌گونه داستان‌ها دید. حالا انسان‌های خون‌آشام شده هم می‌توانند به خاطر لیاقت‌شان، به مقام لردی برسند. همان‌طور که دارن‌شان که حتی یک شیخ کامل نیست، به مقام شاهدادگی می‌رسد. این موضوع حتی از طرف آقای کریسلی که معلم دارن‌شان است و از طریق خون او به یک نیمه شیخ تبدیل شده، مورد شک و شبهه قرار می‌گیرد.^{۱۲}

نکته دیگری که ساخت اصلی این‌گونه داستان‌ها را تشکیل می‌دهد، قانون است. قانون‌های نانوشته و نوشته که ازلی می‌نماید و غیرقابل تغییر. قانون‌گریزی قهرمانان، دست‌مایه دیگری است که در این‌گونه، نمونه‌های زیادی دارد.^{۱۳} قهرمانان قصه‌های خون‌آشامی یا از قوانین خاصی سر باز می‌زنند و دچار دردسر می‌شوند و یا



در دنیای بی‌افسانه امروزی که
توجهات علمی می‌کوشد وقایع مابعدالطبیعی را
استریزه کند، قصه‌های قهرمانی دارن‌شان،
دنیایی ترسناک در کنار دنیای موجود خلق می‌کند.
قهرمان قصه به سینما به رستوران چینی‌ها و مدرسه می‌رود
و این امر، همذات‌پنداری مخاطب را با قهرمان
بیشتر می‌کند

انسان پس از تبدیل شدن به خون‌آشام،
هنوز قدرت تعقل خودش را حفظ کرده و از کشتن
بیزاری می‌جوید. این بانهاد خون‌آشامی منافات دارد
و دارن‌شان، آشکارا قصد نزدیکی
این دو دنیای متفاوت را دارد

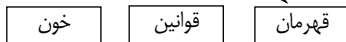
با زیر پا گذاشتن قوانین، به مقام قهرمانی می‌رسند. در واقع، دو سویه متفاوت قانون‌گریزی همیشه در برابر آن‌هاست؛ تکامل یا مرگ. افتخار → زیر پا گذاشتن قانون → مرگ قهرمان

عادی بودن → همراهی با قانون ← افتخار

قانون‌های خون‌آشامی، میانه‌ای ندارد یا باید به آن‌ها احترام گذاشت و به سیر طبیعی زندگی ادامه داد یا با تخطی از آن، در انتظار مرگ بود. نقطه مهم جلد ششم قصه‌های قهرمانی دارن‌شان هم در وجود دوگانه قوانین نهفته است. دارن‌شان در آزمون‌های مرگ، شکست خورده و محکوم به مرگ است؛ مرگی با افتخار. البته او فرار می‌کند و این بار اگر برگردد یا دستگیر شود، مرگ برای او افتخار نیست (چون قطعه، قطعه‌اش می‌کند تا روحش هیچ وقت به بهشت نرود)، اما برمی‌گردد و موجب نجات سنگ خون می‌شود. حالا قوانین سخت نمی‌توانند از او بگذرند. حرکت قهرمانانه او هیچ راه نجاتی پیش پای او نمی‌گذارد. بنابراین، تنها با ارتقا به

مردم عادی پایولار	قهرمان بی‌طاقت، توان گذشتن از امتحان‌ها را ندارد	تکنوکراسی قوانین	خون آریستو کراسی
----------------------	---	---------------------	---------------------

لیاقت



فرد عادی به سبب لیاقت خود، از مراحل که باید بگذرانند، می‌پرد و به مقام قهرمانی می‌رسد.



همراهی با نقال / نویسنده‌ای که هر لحظه را
با جزئیات دقیق گزارش می‌کند، آدرنالین خون را بالا می‌برد
و بی‌فاصلگی بین رویداد و روایت تعلیق و هیجان بی‌حدی را
سبب می‌شود. انگار قرار است آستانه تازه‌ای بر نوجوان
گشوده شود و او با پشت سر گذاشتن یکی از آیین‌های بلوغ،
نقشی دیگر بر عهده بگیرد

شاید باید بپرسم، مگر این چیزها که اتفاق می‌افتد،
از عالم ارواح و اشباح واقعی است که نویسنده بخواند
واقع‌نمایی زمان روایت را رعایت کند؟
اما فرض‌های روایت در حیطه داستان،
امری واقع است و در غیاب عالم تخیل،
همه چیز واقعی می‌شود. در واقع، تخیل نقیض خودش هم هست
و وقتی تخیل امری واقع در نظر گرفته شود،
دیگر خیالی وجود ندارد و همه چیز واقعی است

انسانی‌اش را فراموش می‌کند و در مقام همراهی با داستان دارن‌شان، طرف او و دوستان وی را می‌گیرد؛ حتی تحسین قسه‌گو از شجاعت شیخ‌واره‌ها، چیزی از نفرت مخاطب نسبت به آن‌ها کم نمی‌کند و در تضاد بین این دو نیروست که تغییر راوی به قهرمان اتفاق می‌افتد. در واقع دارن‌شان، با قرار گرفتن در بستر درگیری این نیروهاست که به مقام قهرمانی می‌رسد. اگر جنگی اتفاق نمی‌افتاد، او محکوم به مرگی خفت‌بار بود. این تضاد آشکار بین شعارهای ضدجنگ نویسنده و کارکرد جنگ، به عنوان سکوی پرتابی برای قهرمانی، ریشه‌ای کهن‌تر دارد. مردان به عنوان ابزارهای جنگی قبایل بدوی، تنها وسیله‌شان برای رسیدن به درجه رجولیت، جنگ بود. پس از مرحله شکارگری، انسان تنها با جنگ و کشتن یکی از افراد دشمن، به یکی از افراد قابل حساب قبیله تبدیل می‌شد^{۱۵} و دارن‌شان نیز فقط با جنگیدن است که می‌تواند وجود خودش را ثبت کند.

دنیاهای موازی

پس از خلق دنیای جادو توسط تالکین، دنیایی موازی با جهان ما ساخته شد. بورخس و کالوینو این دنیای جادویی را گسترده کردند، اما با وجود ماهیت جادویی دنیای کودک و نوجوان توان دسترسی به

خون آشام‌ها وجود دارد. انگاره وجود دشمن یا عامل ترس مستقیم، در دنیای سرگرمی‌سازی امروز، جایگاه خاصی دارد. پس از ناامید شدن از هجوم موجودات فضایی و تولید محصولاتی با موضوع دوستی موجودات فضایی مثل E.T. و برخورد نزدیک از نوع سوم، سرگرمی‌سازان به فکر موجودات نزدیک‌تری افتادند؛ خون‌آشام‌ها و گرگ‌نماها. اما این داستان راجع به خون‌آشام‌هاست، نه انسان‌ها. بنابراین، نویسنده شیخ‌واره‌ها را خلق می‌کند.^{۱۶} اشباح در زمانی قدیم، از شیخ‌واره‌ها جدا شده‌اند (همیشه چیزی در گذشته دور می‌تواند عامل خوبی برای درگیری نیروها در حال باشد). آن‌ها مثل اشباح هستند، اما پوست‌شان کبود است، چشم‌ها، موها و ناخن‌های سرخی دارند و همیشه بعد از این که خون کسی را می‌خورند، او را می‌کشند. البته، فقط جدایی دو قبیله در گذشته، عامل درگیری آن‌ها نیست. این دوگونه موجود، بر سر منابع غذایی خود رقابت دارند؛ دو شکارگر که هر دو از انسان‌ها تغذیه می‌کنند. دو نیرویی که به سبب همراهی دارن‌شان و به اقتضای آن مخاطب، به دو طرف خیر و شر ماجرا تبدیل می‌شوند. شیخ‌واره‌ها نه به سبب رنگ پوست‌شان یا کشتن انسان‌ها، بلکه تنها به علت قومیتی متفاوت نسبت به اشباح، سویه شر هستند. مخاطب خود

چیزهایی از داستان‌های دیگر

دارن‌شان برای روایت داستان‌ش، ارجاعات فراوانی به متون دیگر دارد؛ حتی موضوعاتی که دیگر از فرط تکرار نخ نما شده‌اند و البته، هوش او در اطلاعش از این موضوع است. مثلاً در بخش شش که دارن‌شان توسط گرگی شیر داده و مراقبت می‌شود، قبل از این که خواننده بگوید «این که همان داستان رموس و رمولوس است»، خودش اعتراف می‌کند و در متن می‌گوید که شبیه فلان و فلان است یا وجود ناجی برای شیخ‌واره‌ها را که موجب برتری آن‌ها بر اشباح می‌شود، از داستان‌های دینی کسب کرده و باور به جهان دیگر را که اشباح مدام برای مرده‌هاشان طلب بهشت می‌کنند. بخش پانزدهم، رژه عنکبوت‌ها به وسیله فلوت زدن، شباهت زیادی به افسانه مرد فلوت‌زن دارد که با فلوت زدن، موش‌ها را از شهر بیرون می‌برد و البته، شبیه همتای دیگرش هری پاتر و تالار اسرار است. البته، مهم‌ترین عنصری که این متن بازسازی‌اش کرده، وجود دشمن بالقوه برای اشباح است؛ چیزی که در نمونه‌های متأخر داستان‌های خون‌آشام‌ها به وفور یافت می‌شود. جالب این که هیچ وقت این دشمن بالقوه، انسان‌ها نیستند؛ انگار که برتری از پیش انگاشته‌ای برای

آن‌ها را نداشتند. رولینگ بود که توانست این دنیا را برای نوجوانان قابل دسترس سازد.

او توانست با ساده‌سازی دنیای خیالی و طرح ضوابط فانتاستیک جادو، نوجوانان را با این جهان آشنا کند. البته به مقتضیات سن نوجوانی، از وجوه ترسناک و کابوس‌گون این دنیا چشم پوشید. نیروهای شر او، در مقام قیاس با دنیای تالکین، نرم‌تر و بی‌آزارترند (حتی شکل جسمانی) ندارند. لرد ورلدموت برای زنده ماندن باید از گوشت تک‌شاخ بخورد. در حالی که دارن‌شان، ترس را به دنیای نوجوانان آورده؛ همان‌طور که آدرنالین در خون قهرمان کم و زیاد می‌شود، غدد درون‌ریز مخاطب ترشح می‌کنند و در تأثیر و تأثری مدام، راوی / نویسنده از مهلکه‌ای به مهلکه‌ای دیگر، خواننده را تا آستانه ترس‌های فروخورده‌اش پیش می‌برد.

در دنیای بی‌افسانه امروزی که توجیحات علمی می‌کوشد وقایع مابعدالطبیعی را استرلیزه کند، قصه‌های قهرمانی دارن‌شان، دنیایی ترسناک در کنار دنیای موجود خلق می‌کند. قهرمان قصه به سینما به رستوران چینی‌ها و مدرسه می‌رود و این امر، همذات‌پنداری مخاطب را با قهرمان بیشتر می‌کند. او کسی شبیه خودش است که پوسته شفاف افسانه را پاره کرده و وارد آن شده و این شاید برای هرکدام ما که این داستان را می‌خوانیم، اتفاق بیفتد.

کتاب‌شناسی Daren shan

- Cirque du Freak (1999) A living Nightmare
- The Vampire's Assistant (2000)
- Tunnels of Blood (2002)
- The Vampire Mountain (2002)
- Trials of Death (2002)
- The Vampire Prince (2002)
- Hunters of the Dusk (2002)
- Allies of the Night (2002)
- Killers of the Dawn (2003)
- The lake of souls (2003)
- Lord of the shadows (2004)
- Cannibal king (2004)
- Omnibus (کتاب‌های مجموعه شده)
- Vampire Blood Trilogy (2003)
- Vampire Rites Trilogy (2004)
- Vampire War Trilogy (2004)

پی‌نوشت:

- 1- عنوان اصلی کتاب *The Vampire Prince* است که ترجمه‌اش می‌شود شاهزاده خون‌آشام‌ها. احتمالاً این عنوان به دلیل برخورد سلیقه‌ای نسبت به کودک و نوجوان، تغییر کرده باشد.
- 2- اثری یگانه که معرف گونه‌ای خاص است که



تنها خودش را در برمی‌گیرد؛ مثل فیلم پالپ فیکشن (قصه‌های عامه‌پسند) که یک «کالت» سینمایی است یا ارباب حلقه‌ها تا قبل از نوشته شدن هری پاتر، دارن‌شان یا چیزهایی که بعد می‌آید.

3- دارن‌شان، متولد سال ۱۹۷۲ میلادی، در لندن است. مادرش معلم دبستان بوده و بعد از مدتی به مزرعه اجدادی‌اش در ایرلند می‌روند. تلویزیون‌های ابتدایی آن موقع (ایرلند در آن زمان تنها دو شبکه تلویزیونی داشته)، تخیل او را راضی نمی‌کرده و او در کتاب خانه پدر پدربزرگش داستان‌های ترسناک می‌خوانده. شاید همین باعث شده که او مجموعه قصه‌های قهرمانی دارن‌شان را بنویسد. اولین کتاب از این سری را در ژانویه ۲۰۰۰، با عنوان *Cirque du Freak* منتشر کرد و تا حالا ادامه دارد.

4- شبیه پیش نقل‌های شاهنامه خون‌ها یا شبیه آن پیش صحنه فیلم *kill bill 2* که اوماتورمن داشتن جلد اول را تعریف می‌کند.

5- قصه‌های پریان برای کودکان بازگو می‌شوند. غالباً درباره دختر کوچکی هستند که نمی‌خواهد بلوغ پیدا کند و زن شود. او در بحران گذر، از آن آستانه طفره می‌رود. لذا به خواب می‌رود تا شاهزاده‌ای پس از پشت سر گذاشتن موانع پدیدار شود و دختر با دیدن او، به این نتیجه برسد که فکر کردن به روی دیگر سکه هم بد نیست. بسیاری از قصه‌های گریم، دختر کوچکی را نشان می‌دهند که مستأصل است. همه کاری که این اژدها کشتن‌ها و گذر از آستانه‌ها باید انجام بدهند، پشت سرگذاشتن نوعی وضعیت بحرانی و استیصال است.»

قدرت اسطوره / جوزف کمبل / عباس مخیر / نشر مرکز - چاپ اول ۱۳۷۷ / صفحه ۲۰۸
عنوان کلی داستان‌ها *Shan The Saga of Daren*
است که معنی‌اش می‌شود «قصه‌های قهرمانی دارن‌شان» که روی جلد کتاب «قصه‌های سرزمین اشباح ترجمه شده. *Saga* قصه‌های قهرمانی مردم سلتی است که توسط ساگاخوان‌ها (چیزی شبیه نقل‌های خودمان) خوانده می‌شود. شاید سرچشمه زاویه دید در این مجموعه داستان‌ها، شکل اجرایی آن‌ها باشد.

7- درجه R درجه‌ای است که نوجوانان را بدون همراهی اولیا از دیدن فیلم‌های با این درجه منع می‌کند. منبع این درجه‌بندی، وجود سکس یا خشونت در این‌گونه فیلم‌هاست.

8- من حق نداشتم که کار دیگران را قضاوت کنم و آن‌ها را بکشم... شاهزاده اشباح / قصه‌های سرزمین اشباح جلد ۶ / فرزانه کریمی / کتاب‌های بنفشه، انتشارات قدیانی / چاپ اول ۱۳۸۳ / صفحه ۱۱۹ واضح است که تلطیف داستان شیخ واره‌ها توسط دارن‌شان صورت گرفته. انسان پس از تبدیل شدن به خون‌آشام، هنوز قدرت تعقل خودش را حفظ کرده و از کشتن بی‌بزاری می‌جوید. این با نهاد خون‌آشامی منافات دارد و دارن‌شان، آشکارا قصد نزدیکی این دو دنیای متفاوت را دارد.

9- شاید این به فرض وجود دو سویه خیر و شر در نهاد آدمی برگردد. هر انسانی، وجوه شر بالقوه‌ای دارد که تنها نیاز به اشاره‌ای است تا بیدار شود.

10- در نسخه‌های گذشته داستان‌های خون‌آشامی، صلیب تنها وسیله دفاعی مطمئن بود، اما بعد از سستی پایه‌های دین در جوامع غربی سیر، خنجر نقره‌ای و آفتاب هنوز می‌توانند موجب نابودی خون‌آشام‌ها بشوند. و البته همیشه کسی بوده که به جنگ این شر برود. معمولاً نمونه‌های نیمه خون‌آشام‌ها *Day walker*ها (روزروها) سعی می‌کردند تا خون آشام‌ها را نابود کنند. دارن‌شان هم یک روز روست و نور آفتاب تأثیری بر او ندارد.

11- *Aristocracy* حکومت اشراف

12- اما... قابل درک نیست! او زیادی جوان است! ژنرال نیست! او حتی یک شیخ کامل نیست. شاهزاده ارواح / صفحه ۱۹۰

13- انیمیشن (داک بزرگ) *Great Duck* که از تلویزیون خودمان هم پخش شد، شکل هجو شده این داستان است. پرنس خون‌آشامی که علاقه‌ای به خوردن خون ندارد.

14- تجلی انسان مدرن با انگاره‌های آمریکایی را می‌شود در فیلم *فارست گامپ* دید. او که آدم عادی‌ای است، به سبب شجاعت و لیاقتش، به هرچیزی که می‌خواهد می‌رسد. این انگاره تنها وسیله برای دمیدن روح مفید بودن در انسان غربی است. او فکر می‌کند کافی است تلاش کند تا به هرچه می‌خواهد برسد.

15- عنوان غلط اندازی است. به نظر می‌رسد که نشان بی‌سلیقگی مترجم در انتخاب معادل باشد. البته تا تطبیق با متن اصلی، نظر درستی نمی‌شود داد.

16- قدرت اسطوره / صفحه ۱۸۶